فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال یازدهم، شماره چهل‌وسوم، پاییز ۱۴۰۰
مقاله پژوهشی، صفحات ۱۱۱-۱۳۱

ترجمه آثار هندوان به فارسی در شبه قاره هند؛ مطالعه موردی: دوره جلال‌الدین اکبر گورکانی

شهرام پازوکی[۱]
محمد منتظری[۲]
محمودرضا اسفندیار[۳]

چکیده

ترجمه آثار هندویی به زبان فارسی در شبه‌قاره هند در دوره‌های گوناگون به ویژه در دوره جلال‌الدین محمد اکبر (حک. ۱۵۵۶-۱۶۰۵) گورکانی انجام شده‌است. پرسش بنیادین پژوهش این است که در هر دوره کدام گروه از مسلمانان به ترجمه آثار هندویی اقبال نشان دادند و انگیزه اکبر بابری از ایجاد «مکتب‌خانه» برای ترجمه سازمان‌یافته آثار هندویی چه بود؟ به نظر می‌رسد اقدامات اکبر در ترجمه آثار هندویی با هدف شریعت‌زدایی از دربار و سهیم کردن اقلیت‌های دینی، به‌ویژه هندوان در امور مملکت انجام گرفته بود. بر طبق یافته‌های این تحقیق، هرچند اقدامات اکبر در ترجمه آثار هندویی و شناساندن این آثار به مسلمانان، رنگ و بوی تسامح دینی و تقریب بین ادیان داشت، اما به سبب شرایط منحصر به فرد شبه‌قاره در اواخر دوره گورکانی، این اقدامات باعث بالاگرفتن هر چه بیشتر اختلافات بین هندوان و مسلمانان شد و رواداری دینی را بیش از پیش دشوار کرد.

کلیدواژه‌ها: ابوالفضل علّامی، بابُریان، جلال‌الدین اکبر گورکانی، عبدالقادر بدائونی، گورکانیان، نهضت ترجمه در هند.

---

۱. د استاد مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Shpazouki@hotmail.com
۲. دانشجوی دکتری رشته الهیات گروه ادیان و عرفان، واحد یادگار امام خمینی ﷺ شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Montazeri.mo@Gmail.com
۳. دانشیار گروه ادیان و عرفان، واحد یادگار امام خمینی ﷺ شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Mresfandiar@gmail.com
تاریخ دریافت: ۰۰/۰۵/۱۰ تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۸/۲۵

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

Translation of Hindu works into Persian in the Indian subcontinent; Case study: Jalāl al-Dīn Akbar period

Shahram Pazouki[1]
Mohammad Montazeri[2]
Mahmoud Reza Esfandiar[3]

Abstract

Translating Hindu works into the Persian language in the Indian Subcontinent has been done in various periods, particularly during the Jalāl al-Dīn Muhammad Akbar period. The main question of the research is that in each period which groups of Muslims showed interest in the translation of Hindu works and what were the motivations of Jalāl al-Dīn Muhammad Akbar for creating a "school" (Maktabkhaneh) for the systematic translation of Hindu works? It seems that the actions of Akbar in translating Hindu works were done to remove Shari'a from the court and include religious minorities especially Hindus in the affairs of the state. According to the findings of this research, although Muhammad Akbar's actions in translating Hindu works and introducing these works to Muslims were due to religious tolerance and rapprochement between religions, because of the unique conditions of the subcontinent at the late Bāburids period these actions raised conflicts between Hindus and Muslims and religious tolerance became more difficult.

Keywords: Abu'l-Faḍl 'Allami, Bāburids, Jalāl al-Dīn Akbar, ʿAbdul Qadir Badayuni, Translation movement in India.

1. Professor, Iranian Research Institute of Philosophy, Tehran, Iran (Corresponding author). Shpazouki@hotmail.com
2. PhD student of Theology, Department of Religions and Mysticism, Islamic Azad University of yadegar-e-imam Khomeini (rah) Shahr-e-Rey, Tehran, Iran. Montazeri.mo@Gmail.com
3. Associate Professor, Department of Religions and Mysticism, Islamic Azad University of yadegar-e-imam Khomeini (rah) Shahr-e-Rey, Tehran, Iran. mresfandiar@gmail.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

درآمد

ترجمه‌های بیرونی از آثار هندویی و گزارش‌هایی کـه او از سـنت هنـدی در کتـاب *مااللهند* خود ارائه می‌دهد را می‌توان نخستین تلاش نظام‌مند مسلمانان برای ترجمه آثار هندوان دانست. هر چند این تلاش از حمایت سلطان محمود غزنوی برخوردار بود، ولی مبدأ آن کنجکاوی عالمانه بیرونی بود، چنانکه پس از او نیز تا سال‌ها کسی این روند را در دربار سلاطین اسلامی تا دوره زمامداری فیروز شاه تغلق (حک. ۷۵۲– ۷۹۰) دنبـال نکرد. از آن زمان تا دوره حکومت مغولان هند عمده ترجمه‌ها به دست صوفیان مسلمان انجام گرفت و سنگ بنای مستحکمی گذاشته شد که برای شناخت آثار هندوان و ایجاد یک گونه ادبی پربار در دوره‌های بعد بستر مناسبی را فراهم آورد. اما نهضت ترجمه در دربار مغول، با اغراض و اهداف سیاسی در هم آمیخت و جنس این تلاشِ بینا فرهنگی را از آنچه که در اهتمام صوفیان دوره‌های قبل شاهد هستیم، متمایز کرد. این تحقیق نگاهی به سیر تاریخی این ترجمه‌ها است که برای ارائه یک دورنمای کلی، از پرداختن به ارزش محتوایی و ادبی این آثار پرهیز و بر گونه‌شناسی تاریخی آن تمرکز می‌کند.

پیشینه پژوهش

در میان آثار فارسی داریوش شایگان (۱۳۸۲ش) در کتاب *آیین هندو و عرفان اسلامی* بـه نهضت ترجمه پرداخته است، هرچند دوره مورد مطالعه شایگان معطوف به دوران شـاهزاده داراشکوه تا جلال‌الدین اکبر است. فتح‌الله مجتبایی (۱۳۸۹ش) نیز در آثـار متعـدد از جملـه پیوندهای فرهنگی ایران و هند در دوره اسلامی به ترجمه‌های فارسی از آثار هندویی اشـاره کرده است، اما اغلب این پژوهش‌ها بر بررسی تعاملات تقریبی، مشابهت‌هـای بـین‌دینـی و تلاش‌های صوفیان برای برقراری مفاهمه بین دو دین متمرکز شده‌اسـت. پایـان‌نامـه‌ای هـم تحت عنوان «اکبر شاه گورکانی و مدارای دینی» در سال ۱۳۹۱ش به قلـم روشـنک جهـانی به رشته تحریر درآمده است که بیشتر از دلالت‌ها و سیر تاریخی نهضت ترجمه، بـر وجـوه مفهومی آن تمرکز داشته است. در این پژوهش کـه بـه روش تحلیـل تـاریخی و بـر مبنـای مطالعات کتابخانه ای صورت گرفته است، تا جایی که مجال این تحقیق به مـا فرصـت داده، به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری نهضت ترجمه و اهداف آن توجه شده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

وضعیت ترجمه آثار هندویی تا قبل از دوره اکبر

نهضت ترجمه در جهان اسلام از اواسط قرن دوم هجری و تشکیل حکومت عباسی آغاز شد. در آن دوره متونی از پهلوی، سریانی، یونانی و هندی به زبان عربی ترجمه شد. عمده آثاری که در زمان منصور (حک. ۱۳۶–۱۵۸)، خلیفه دوم عباسی از سنسکریت برگردان شد، شامل کتاب‌های علمی همچون *سوریه‌سیدهانته*[1] در علم نجوم بود. پس از ترجمه این کتاب با عنوان *سند هند* (بیرونی، ۱/ ۱۱۷)، تفسیرهای عربی بسیاری در حاشیه آن شکل گرفت. نهضت ترجمه بغداد در زمان خلیفه هفتم عباسی، مأمون (حک. ۱۹۸–۲۱۸) به اوج خود رسید. کتاب‌هایی که در این عصر از هندی به عربی ترجمه شد به طور عمده درباره نجوم، طب، حساب و موسیقی بود. در دوران نهضت ترجمه بغداد، توجه چندانی به کتب اعتقادی هندوان و فلسفه هندی نشد. به جز معدودی از کتب داستانی معروف، باقی کتاب‌هایی که در این عصر به عربی برگردانده شد درباره علوم طبیعی بود. تقریباً بیرونی از نخستین افرادی بود که به مبانی اعتقادی هندوان توجه و علاقه نشان داد. پس از بیرونی و تا قبل از دوره پادشاهی جلال‌الدین اکبر بابری، در هند تلاش جدی و مستمری در جهت مطالعه آثار هندوان و یادگیری زبان سنسکریت توسط مسلمانان انجام نگرفت. عمده‌ترین تلاش‌ها معطوف به تعاملات صوفیان با بومیان شبه‌قاره بود. امیر خسرو دهلوی (۶۵۱– ۷۲۵) از شعرای پارسی‌گوی هند، به‌رغم علاقه‌ای که به ادبیات هندی و مطالعه آیین هندویی داشت، زبان سنسکریت نمی‌دانست. در عوض ضیاءالدین نخشبی (متوفای۷۵۰) که از پیروان طریقه چشتیه نیز بود، زبان سنسکریت را می‌دانست و دو اثر از سنسکریت به فارسی ترجمه کرد. گیسو دراز (حک. ۷۲۱– ۸۲۵) هم هرچند سنسکریت می‌دانست اما هدفش شکست دادن برهمنان در مناظره و دعوت ایشان به اسلام بود (Rizvi, *A History of Sufism in India*, 1/254).

اولین تلاش سازمان یافته برای ترجمه گسترده متون سنسکریت، توسط فیروز شاه تغلق، پس از فتح نگرکوت[2] در سال ۷۶۴ اتفاق افتاد که در آن ۱۳۰۰ کتاب به دست

1. *Sūrya Siddhānta*.
2. Nagarkot.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

آمده از معبد جوالاموکهی[1] به مترجمان سپرده شد تا به فارسی ترجمه شود. سلطان زین‌العابدین کشمیری (حک. ۸۷٤– ۸۲۳)، سلطان سکندر لودی (متوفای۹۲۳) و چندین حاکم مسلمان دیگر نیز در ترجمه برخی از آثار سنسکریت نقش داشتند (Rizvi, *The Wonder That Was India*, II/253). اما نخستین تعاملات بین اسلام و دین هندویی، در سطح صوفیان با یوگی‌ها[2] و بهکتاها[3] برقرار شد. در نتیجه همین تعاملات بود که رساله‌های معروف سیدها[4] به نام *امریته کوندَ* یا *انبرت کهند*[5] که در باب اصول «هتهه یوگه»[6] نگاشته شده‌است، ابتدا به عربی و تا اوایل قرن هفتم به فارسی ترجمه شد و به صوفیان کمک شایانی کرد تا وجوه مختلف هتهه یوگه را بهتر بشناسند. این رساله برای نخستین بار توسط قاضی رکن‌الدین سمرقندی (متوفای٦١٥) که احتمالاً همان قاضی رکن الدین ابو حامد محمد بن محمد عمیدی سمرقندی، مؤلف *کتاب الارشاد* است، به عربی ترجمه شد. قاضی رکن‌الدین بین سال‌های ٦٠٦ تا ٦١٤ در لکهنوتی[7] ساکن بوده و با مبانی هاته‌یوگه توسط یک سیدهه هندو به نام بهوجار برهمن[8] آشنا شده‌است. یکی دیگر از ترجمه های متقدم این اثر به زبان عربی نیز توسط یک برهمن از کامروپ[9] ظاهراً با همکاری یک دانشمند مسلمان انجام پذیرفت. همین نسخه بود که بعدتر توسط شیخ محمد غوث گوالیاری شطاری (۹۰٦– ۹۷۰) به فارسی ترجمه شد (Rizvi, *A History of Sufism in India*, 1/335).

محمد غوث گوالیاری به جهت تکریم هندوان و ترجمه رساله *امریته کوندَ*، از صوفیانی بود که مورد طعن و آزار متشرعان قرار می‌گرفت و رفتار او نسبت به کفار،

---

1. Jwālāmukhī.

۲. Yogi مرتاض هندو.

۳. Bhakta هندو یا سالک هندویی.

٤. Siddha مقام واصلان در آیین هندو.

5. Amrita Kunda.

6. Hatha Yoga.

۷. Lakhnauti واقع در بنگال کنونی.

8. Bhojar Brahman.

۹. Kamrup واقع در آسام Assam کنونی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

چندان به مذاق درباریان اکبر خوش نمی‌آمد (بدائونی، ۶۳/۲– ٦٤). با وجود ترجمه آثار مکتب هاته یوگه با عنوان *بحر الحیات* به فارسی توسط شیخ محمد، پیروان طریقه شطاریه انتساب شیخ خود به هندوان را مردود دانسته و شواهدی برای برتری آشکار او بر یوگی‌ها و هندوان ارائه می‌کنند (Ernst, 29/418). در همان دوره آغازین حضور صوفیان در شبه‌قاره، اشعار هندویی نیز به تدریج راه خود را به ادبیات صوفیه باز کرد. بسیاری از ابیات هندویی در آثار متقدم صوفیان ضبط شده‌است. بیشتر این اشعار که در اجتماعات صوفیان و هنگام سماع خوانده می‌شده، اکنون در دسترس نیست، اما تعدادی از این اشعار که اکنون باقی مانده است، به شیخ حمید الدین ناگوری (متوفای٦٤٣ یا ٦٤٤) و فرید الدین گنج‌شکر (٥٦٦– ٦٦٤) نسبت داده می‌شود. ارجاع به این اشعار، تصوف را در نزد عموم جامعه به محبوبیت بالایی رساند. بر طبق گزارش بدائونی (۱۷۲/۱–۱۷۳) برخی از این اشعار، از جمله *مثنوی چندابن*/چندیان مولا داود به چنان محبوبیتی دست یافت که حتی بر سر منبر مسجد دهلی نیز خوانده می‌شد.

داستان «چندیان»[1] کاملاً هندی است و درباره عشق دو نفر از دو طبقه مختلف اجتماعی است که نهایتاً ناچار به فرار با یکدیگر می شوند. مولا داود از نماد پردازی صوفیانه برای تفسیر این داستان بهره می‌برد. مولا جانپوری نویسنده *مُریگوَتی*،[2] مَنجهان مَنجهان نویسنده *مَدهومَلتی*،[3] و مالک محمد جیسی نویسنده *پَدمَوَت*،[4] شناخته‌شده‌ترین شناخته‌شده‌ترین مثنوی نویسان در بین صوفیان مسلمان هستند که اشراف بالایی بر افسانه‌ها، باورها، و مناسک یوگی‌های هندو داشتند (Rashid, 203-204).

تلاش عالمان و صوفیان مسلمان برای ترجمه آثار هندی، هیچ‌گاه با پیش‌رفت چشمگیری همراه نبود، چرا که هندوان با این جریان همدل نبودند. اعتراض بیرونی به این رفتار هندوان که معارف هندویی را با کسی سهیم نمی‌شدند شاهدی بر این

1. Chandayan.
2 . Mrigavati.
3 . Madhumalti.
4 . Padmavat.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

معناست: «[هندوان] اسیر ضنّت اند[1] و به حفظ معارف خویش از غیر اهل آن، [غیر برهمنان] افراط می ورزند تا چه رسد به دیگران [غیر هندوان]» (بیرونی، ۱۲/۱-۱۳). علّامی فهّامی (۲/۲-٤) نویسنده *اکبرنامه* پنج قرن بعد دقیقاً با همین مشکل مواجه می شود و از امتناع برهمنان از به اشتراک گذاشتن دانش و اسرارشان ابراز ناخرسندی می کند و البته بخشی از مشکل را متوجه مسلمانان می‌داند که با کم‌کاری و تعصب، حاضر به برداشتن موانع فهم مشترک، بین خود و هندوان نیستند.

آغاز شکل‌گیری مکتب‌خانه اکبری

بعد از اینکه مباحثات در «عبادتخانه» دربار اکبر توسعه یافت و لزوم شکل گیری نهضت ترجمه احساس شد، پادشاه تصمیم گرفت تا بخش ویژه ای را با عنوان «مکتب‌خانه» راه‌اندازی کند. این نهاد جدید، زیر مجموعه «دیوان خانه خاص» قرار داشت که تمام امور اداری، مکاتبات، محاسبات و امور دیوانی در آن ضبط و ربط می‌شد.

«مکتب خانه» اکبر در نهضت ترجمه آثار سنسکریت، با برگردان فارسی مهابهارته،[2] رامایه[3] و یوگه واسیشتهه[4] درک مسلمانان را از فلسفه هندویی به طور کلی تغییر داد. ابوالفضل که هدایت علمی این ترجمه ها را در مکتب‌خانه اکبر به عهده داشت، انگیزه سلطان را از ترجمه این آثار، کاهش اختلافات بین مسلمانان و هندوان می‌دانست (Rizvi, *The Wonder that Was India*, II/254). در این قسمت بنا نداریم به تفصیل به هیچ یک از این ترجمه‌ها و ارزش ادبی آنها بپردازیم، بلکه با نگاهی به دریافت‌ها و ملاحظات برخی از معاصران اکبر به ویژه ابوالفضل علّامی و عبدالقادر بدائونی، سیر تاریخی و انگیزه‌های احتمالی شکل‌گیری این نهضت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. نهضت ترجمه اکبر علاوه بر آنکه حاصل مجموعه‌ای از تحولات در بافت دینی و اجتماعی جامعه هندی بود، در عین حال خود سلسله‌جنبان مجموعه تحولاتی در زمان اکبر شد که در نهضت

۱. خسّت.

2 . Mahābhārata.
3 . Rāmāyana.
4 . Yoga Vashishta.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

ترجمه داراشکوه به اوج رسید و با قدرت گرفتن اورنگ‌زیب کامل شد.

آنچه که در جریان نهضت ترجمه اکبر و داراشکوه باید به آن توجه داشت این است که جریان ترجمه تقریباً برای نخستین بار به شکل نظام‌مند و توسط نظام دیوانی دربار به عهده گرفته شد. هرچند ابوریحان بیرونی از حمایت و همراهی سلطان محمود برخوردار بود و سلطان زین‌العابدین کشمیری هم دارالترجمه‌ای تأسیس کرد، اما هیچ یک از این تلاش‌ها، تحولات سیاسی و اجتماعی مشخصی را در پی نداشته و تنها نشان‌دهنده علاقه و اهتمام این سلاطین به مقوله فرهنگ بودند. اما نهضت ترجمه جلال‌الدین اکبر در پی نگاه ویژه سیاسی او به مسائل دینی و اعتقادی آغاز شده و تغییرات گسترده اجتماعی و فرهنگی را هدف گرفته بود.

بررسی واکنش دانشمندانی که به طور مستقیم در جریان نهضت ترجمه اکبر دخیل بوده و نظرات متفاوتی نسبت به این قضیه داشتند برای درک بهتر این جریان ضروری است. دو چهره مهم و تأثیرگذار دربار اکبر که تقریباً سرپرستی اغلب این ترجمه‌ها را بر عهده داشتند، یکی ابوالفضل بن مبارک علّامی (۹۵۷- ۱۰۱۱) نویسنده *اکبرنامه* و دیگری عبدالقادر بدائونی (۹٤۷- ۱۰۲٤) نویسنده *منتخب التواریخ* است. هرچند برهمنان هندو و دانشمندان مسلمان بسیاری در شکل‌گیری یک ترجمه همکاری می‌کردند، اما اکبر در ابتدای هر ترجمه شخصاً آن را هدایت کرده و پس از تعیین خط مشی، به واسطه سرپرست‌هایی که برای هر ترجمه می‌گماشت، جزئیات روند ترجمه را با وسواس تمام پیگیری می‌کرد.

«مکتب خانه» اکبر در گزارش‌های تاریخی

بدائونی نماینده دیدگاهی در دربار است که از روند گسترش نفوذ و اعتبار هندوان در امور سلطنت ناخرسند بود و ابوالفضل هم نماینده جریانی است که کاملاً با تحولات دربار اکبر خود را منطبق کرده و از هیچ‌گونه تلاشی برای پیشبرد اهداف فکری و اعتقادی اکبر فروگذار نمی‌کرد. هرچند *منتخب التواریخ* روند تحولات اعتقادی اکبر را یک روند انحطاطی ترسیم می‌کند، اما گزارش بدائونی از این تحولات قابل ملاحظه و دارای ارزش تاریخی است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

از نظر بدائونی «انحراف» در دماغ اعتقادی اکبر با نفوذ علمای شیعه و اعتبار دادن به گزاره‌های عقلی و بی‌اعتبار جلوه دادن مستندات نقلی اسلام به نفع عقاید «انحرافی» هندوان آغاز شد. بدائونی (۲۱۱/۲) نمونه‌هایی از این «انحرافات» را در تاریخ خود مورد اشاره قرار می‌دهد؛ از جمله یکی از همین علماء در جلسات تفسیر *قرآن*، آمدن سوره «بقره» در اول کتاب را تأییدی بر تقدس گاو در آیین هندو می‌دانست. مقارن همین ایام[1] بود که شیخ بهاون، از برهمنان هندو به دین اسلام درآمده و در دربار اکبر به کار تفسیر کتاب *اتهربن*[2] گماشته شد. گویا اکبر بنا داشته تا به کمک تفسیرهایی که شیخ بهاون از کتاب احکام هندویی به دست می‌دهد، ذائقه مسلمانان را نسبت به آیین هندو متمایل کرده و علماء را نسبت به قرابت این دو آیین متقاعد سازد. از جمله این تلاش‌ها می‌توان به تفسیر عبارتی در *اتهروه وده* اشاره کرد که بهاون آن را معادل «لا اله الّا الله» گرفته و تکرار آن را شرط نجات می‌خواند (همان، ۲۱۲/۲). هرچند بر طبق روایت صاحب *دبستان مذاهب* این تفسیرها سطحی بوده و گاهی با طعن و ریشخند علمای دربار مواجه می‌شده‌است (اسفندیار، ۲۹۸/۱).

عدم برخورداری اکبر از آموزش‌های رسمی باعث شد تا در جلسات عبادتخانه، هر کسی تلاش کند برای جلب توجه و رضایت پادشاه مسائل جدیدی را طرح کند، چنانکه بدائونی (۲۵۵/۲) فضای حاکم بر مجالس مباحثات را در نتیجه «عامی» بودن اکبر شبیه هرج و مرج تصویر می‌کند: «بیشتر اوقات [اکبر] در عبادت‌خانه به... کار تحقیق مسایل دین بود، علما با یکدیگر تیغ زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند و... پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود، اما عامی محض و مستأنف و مستأنس به کفره و اراذل، در شک انداخته، حیرت بر حیرت افزود». بدائونی مدعی است که پس از این، و از سال ۲۵ فرمانروایی اکبر، اوضاع بر همین منوال پیش رفته و پادشاه در نتیجه جلسات مباحثات علمای ادیان، اعتقادات «هیولانی» و التقاطی یافته است؛ در این میان به خصوص «سمنیه»

۱. حدود سال ۹۸۳.

۲. *Atharvavedaḥ* *اتهروه وده*، آخرین کتاب از چهار *وده* اصلی در دین هندویی که بیشتر شامل احکام این دین است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

یعنی بودایی‌ها و «براهمه» یعنی هندوان بیشترین تأثیر را بر او داشتند. گروه دیگری که از نظر بدائونی بیشترین تأثیر را در باورهای «الحادی» اکبر به جا گذاشتند صوفیه بودند: «ایامی چند تاج‌الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی[1] دهلوی را [پادشاه] شب‌ها طلبیده، تمام شب شطحیات و ترهات اهل تصوف از او می‌شنیدند و او چون چندانی مقید به شرعیات نبود، مقدمات وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر به اباحت و الحاد می‌شود، در میان آورد» (همان، ۲۵۸/۲).

نظرات وحدت وجودی ابن عربی در همین دوره توجه ویژه متشرعان را جلب کرده و موضع مخالفشان را بر می‌انگیزد. نظریه وحدت وجود تا قبل از این نیز در بین صوفیان هند ناشناخته نبوده‌است؛ اما آن‌چیزی که موجب برانگیخته شدن حساسیت علما نسبت به آن شد، شباهتی بود که به نظریات توحیدی مکتب بهکتی هندویی داشت و موجب تعامل و نزدیکی صوفیان و بهکتاها می‌شد. این شباهت موجب شد که قریب همین ایام، نظریه «وحدت شهود» از جانب صوفیان متشرع به عنوان جایگزینی «شرعی» برای وحدت وجود ابن عربی مطرح شود.[2] بدائونی (۲۵۹/۲) همچنین علاوه‌بر تاج‌الدین از صوفیان دیگری همانند شیخ یعقوب کشمیری، به عنوان مصاحبان گمراه‌کننده پادشاه نام می‌برد.

اوضاع در دربار امپراطور مغول، آنچنان که بدائونی گزارش می‌دهد، با شیب بسیار تندی به سمت اضمحلال کامل قوانینی پیش می‌رفت که از زمان ورود والیان مسلمان به هند تا زمان زمام‌داری بابریان، مهمترین شاخصه حاکمیت اسلامی به شمار می‌آمد. نه تنها باورمندان سایر آیین‌ها اجازه ترویج باورهایشان را یافتند، بلکه مسلمانان اهل سنت که در دربار مغول مدعی زعامت دین رسمی بودند، اکنون خود را «مطعون» و رانده شده می‌دیدند. این رویه از نوروز سال ۹۹۰ که به زعم جلال‌الدین اکبر نخستین هزاره پس از بعثت بود، صورت علنی یافت و اسلام دینی منسوخ دانسته شد و این سال

۱. Ajudhan نام قدیم پاک‌پتن، شهری در ایالت پنجاب پاکستان کنونی است.

۲. نظریه وحدت شهود در هند توسط شیخ احمد سرهندی معروف به مجدّد الف ثانی، در مقابل نظریه وحدت وجود ابن عربی مطرح شد و مورد توجه جریان‌های «تجدید حیات دینی» در هند قرار گرفت.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

۲۸ام، از جلوس اکبر بر تخت سلطنت بود. بدائونی (۳۰۱/۲-۳۰۹) کمرنگ شدن موازین شریعت، آزادی تبلیغ برای مسیحیان، علنی کردن خروج از اسلام توسط درباریان، حذف اعیاد مسلمانان، تضعیف مدارس اسلامی، غلبه شیعیان و باور به آیین‌های ایران باستان را در شمار ابداعات دوران اکبر نام می‌برد.

دیدگاه سیاسی ابوالفضل نسبت به تحولات دربار اکبر را می‌توان از آثار متعدد او همچون *اکبرنامه*، *آئین اکبری*، و دو بخش اول *مکاتبات علّامی* دریافت، اما به سختی می‌توان به تمایلات و گرایش‌های اعتقادی او در این آثار پی برد. بر خلاف بدائونی که به طور مکرر نظر خود را که همیشه منطبق بر سنت و شریعت است، در هر موردی ابراز کرده و نسبت به «کج روی‌ها» متعرض شده و از اقداماتی که مطابق صلاحدید و رضایت علما و فقهای سنت و جماعت است، استقبال می‌کند. ابوالفضل چندان تأکیدی بر وجه اسلامی اعتقاداتش نداشت و مانند سنت رایج مسلمانان هند، بر تشبه جستن به پیامبر ﷺ به عنوان «اسوه حسنه» اصرار نمی‌کرد؛ در عوض مانند پیروان مکتب بهکتی، رستگاری را در اخلاص در راه خدا می‌دانست و «تقلید» در احکام دین را به کلی رد می‌کرد.

در حوزه سیاسی هم علّامی همچون غزّالی معتقد بود که «پادشاهی و دین چون برادرند» (غزالی طوسی، ۵۱)؛ با این تفاوت که مراد غزالی از دین، اسلام مبتنی بر شریعت است درحالی که ابوالفضل نگاه باطنی‌تری نسبت به دین دارد که متناسب با تفسیر «پادشاه» زمانش از دین است. نگاه ابوالفضل به مقوله پادشاهی از مفهوم مرسوم آن در ایران عصر ساسانی متأثر بود و پادشاه عادل را واجد «فرّ ایزدی»[1] می‌دانست (علّامی، ۲/۱). به همین نسبت او نیز رسالت خود را در تبیین و توجیه اقدامات و تصمیمات اکبر می‌دید چرا که، فرّ ایزدی و جایگاه شاهنشاهی را شایسته اکبر دانسته و او را مصداق «گیهان خدیو» قرار می‌داد (Allami, II/285).

۱. غزالی (٦٥) در *نصیحه الملوک* فرّ ایزدی را دوازده چیز می‌داند: «خرد و دانش و تیزهوشی و دریافتن هر چیزی و صورت تمام و فرهنگ و سواری و (زین افزار) کار بستن و مردانگی با دلیری و آهستگی و نیک‌خویی و داد دادن و ضعیف و قوی و دوستی و مهتری نمودن و احتمال و مدارا به جای آوردن و رأی و تدبیر اندر کارها و اخبار سلف صالح بسیار خواندن و سیر ملوک نگاه داشتن و پرسیدن از کارهای ملوک پیشین».

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

از آنجایی که ابوالفضل، اکبر را واجد فرّ ایزدی می‌دانست، مشورت وزیران، مشاوران و علماء را برای اکبر غیر ضروری می دید و دستورات اکبر را الهامات الهی قلمداد می کرد. در چنین نظامی دیگر مبنای برتری درباریان و کارگزاران سلطنت، داشتن لیاقت، کاردانی و توانمندی نبود، بلکه تنها چیزی که از درباریان انتظار می رفت وفاداری و اطاعت بود، چرا که هیچ رأی و نظری فراتر از دستورات الهی پادشاه وجود نداشت. ابوالفضل برای سازمان دادن به این نظام پادشاه محور که اکبر را در مرکز تمام امور دنیا و آخرتِ مُلک و ملت قرار می‌داد، از باورهای صوفیه در روابط استاد و شاگرد بهره برد، چنانکه «چهار مرتبه اخلاص» که او برای مقام «وکیل» به عنوان نزدیک ترین مقام به پادشاه بر می شمرد، همان «کلاه چهار تَرک» صوفیه[1] بود که بر سرگذاشتنش را کنایه از خدمت به شاهنشاه می‌دانست (Allami, I/9).

هرچند به نظر می رسد که ابوالفضل اطاعت بی‌چون و چرا و تابعیت محض از اکبر را تجویز کرده و خود نیز گردن به آن نهاده است، اما برخی محققان معتقدند اکبر تحت تأثیر ابوالفضل و برادرش فیضی قرار داشت و هر آنچه که از مبانی «دین الهی» و «صلح کل» بر زبان رانده، ساخته و پرداخته این دو برادر است. «نخستین بحران عمده‌ای که در هند برای اسلام اتفاق افتاد، در زمان پادشاهی اکبر بود؛ بخشی از این بحران به دلایل سیاسی شکل گرفت، ولی به طور عمده ناشی از عقاید شخصی اکبر در زمینه دین بود که به لحاظ نظری و علمی توسط دو برادر، یعنی ابوالفضل و فیضی تقویت شد و سازمان یافت و به صورت ملغمه‌ای از ادیان مختلف، تحت عنوان «دین الهی» گرد آمد» (Fazlur Rahman, 201-202).

چنین به نظر می‌رسد که گزارش بدائونی با تعصب مذهبی نگاشته شده‌است، اما ابوالفضل که در جهت مقابل بدائونی ایستاده، هر چند همدلانه، جریان تسامح دینی و تنگ کردن دایره عمل بر فقها و متشرعان مسلمان را تأیید می کند. خارج از حلقه این

۱. کلاه چهار ترکی که قادری‌ها به سر می‌گذاشتند، استعاره‌ای بود از: نخست: «رها کردن دنیا، دوم رها کردن آخرت، سوم قطع امید از خلق خدا و چهارم پشت سر گذاشتن هر چیز غیر از خدا».

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

دو مورخ درباری، گزارش مستقل یکی از یسوعیان[1] که برای تبلیغ مسیحیت از دربار اکبر بازدید می‌کند قابل توجه است: «پادشاه [اکبر] به پدرها [کشیشان] اجازه داده بود که هر کسی را که مایل است مسیحی شود، غسل تعمید کنند. او همچنین فرقه محمدی‌ها[2] را از این منطقه اخراج کرد، و برای همین اکنون در شهر لاهور یک مسجد هم برای استفاده ساراسن‌ها[3] باقی نمانده است و آنچه که از قبل وجود داشته تبدیل به اسطبل و انبار آذوقه و برنج و گندم و جو شده‌است. علاوه‌براین پادشاه هر جمعه، که ساراسن‌ها [مسلمانان] این روز را بسیار مقدس می‌دارند، دستور می‌دهد تا برای تفریح چهل یا پنجاه خوک وحشی که برای جنگیدن آماده شده‌اند، به حضورش آورده و به جان هم بیاندازند. می‌گویند که او این کار را صرفاً برای تحقیر ساراسن‌ها انجام می‌دهد، چرا که در نزد ایشان هیچ چیز نفرت‌انگیزتر از خوک نیست. پادشاه با این اقدامات، تا حد بسیاری شرایع محمدی‌ها [مسلمانان] را در این مناطق از سکه انداخته است. با این حال هیچ معلوم نیست که خود پادشاه از چه شریعتی پیروی می‌کند. او قطعاً مسلمان نیست، چرا که از کارهایش به خوبی هویداست؛ و اگر چه او به خرافات لامذهبان متمایل است و کفّار در دربارش گرامی‌ترند تا محمدی‌ها، با این حال نمی‌توان او را کافر دانست؛ چرا که او خدای راستین [خدای مسیحیان] را قبول دارد و می‌ستاید،

۱. Jesuits ژوزوئیت‌ها، فرقه‌ای از کلیسای کاتولیک هستند.

۲. Sect of Mahomet محومِت در زبان تاریخ‌نویسان مسیحی قرون میانه به معنای حضرت محمد ﷺ و محمدن Mohammedan به معنای پیروان دین اسلام به کار می‌رفته و غالباً دارای بار معنایی منفی بوده‌است. به نظر می‌رسد در اینجا یک فرقه Sect از مسلمانان است که از منطقه اخراج شده‌اند، که احتمالاً از متشرعان مخالف فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان بوده‌اند.

۳. Saracens ساراسن‌ها، یکی از دیگر نام‌هایی است که مسیحیان از قرون وسطی مسلمانان را به آن می‌خواندند. قدیمی‌ترین نمونه استفاده از این عنوان در نوشته‌های جروم قدیس دیده شده که اعراب بدوی حاشیه بیابان‌های عربستان را ساراسن خوانده است. در سده‌های بعدی مسیحیان از این اصطلاح برای تحقیر مسلمانان استفاده کرده و منشأ پیدایش آن را چنین توصیف کرده‌اند: «از آنجایی که برای مسلمانان نسب دارای اهمیت بسیاری است و ایشان از نسل اسماعیل Ishmaelites هستند و اسماعیل فرزند کنیز ابراهیم یعنی هاجر است، و ایشان در واقع هاجری Hagarenes هستند، این امر بر مسلمانان گران آمده و خود را به جای هاجر به سارا، زن آزاد و اصیل ابراهیم نسبت می‌دهند و خود را ساراسن Saracens می‌نامند» (نک. Rubenstein, 121)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

خدای آفریننده آسمان و زمین؛ ولی در عین حال خورشید را هم پرستش می‌کند. بسیاری اعتقاد دارند که پادشاه بر آن است که دینی را ابداع کند که خود در رأس آن است؛ و گفته شده که همین حالا هم او پیروان بسیاری دارد؛ اغلب این پیروان یا متملقان دربار او هستند یا با رشوه تطمیع شده‌اند» (ierre Du Jarric, 67-8).

ترجمه به مثابه بنیان‌های نظری «دین الهی»

تقریباً تمام گزارش‌هایی که از دوران اکبر باقی مانده است، چه از موضع همدلی، چه مخالف و چه بی‌طرف، همه بر یک چیز توافق دارند و آن اینکه اکبر همت خود را بر شریعت‌زدایی از ادیان و در رأس آن اسلام متمرکز کرده بود. شریعت‌زدایی پیش از اکبر در میان امرا و سلاطین اسلامی، امر بی‌سابقه‌ای نبود، چرا که نفوذ و قدرت فقها و علما در دربار مسلمانان همیشه دست و پاگیر حاکمان بوده‌است. اما حاکمان مسلمان برای تضعیف نهاد فقاهت در دستگاه خود همیشه مطمئن‌ترین و ساده‌ترین راه را برمی‌گزیدند و آن هم عبارت از توجه به مشایخ تصوف و تقویت جنبه باطنی دین بود. چرخش به سمت خانقاه، پیوسته مزیت‌های بسیاری برای دربار اسلامی به همراه داشت؛ از جمله جلب حمایت توده‌های مردم به سبب نفوذ معنوی و اجتماعی مشایخ، باقی ماندن در حلقه اسلام و دفع اتهام ارتداد و بد دینی، نزدیک کردن صوفیان به حکومت و تضعیف استقلال خانقاه که گاهی خاستگاه قیام‌ها و مبارزات علیه حکومت بود، کسب مشروعیت الهی و مصونیت قدسی به واسطه دریافت خرقه از «اولیاء الله» و بسیاری از موارد دیگر. ولی این نخستین بار در تاریخ اسلام بود که حاکمِ وارث تخت سلطنت اسلامی، غیر مسلمانان را بر امور دین حاکم کرد و جایگاه سنتی تصوف را به هندوان بخشید.

در نتیجه اتخاذ این سیاست، اکبر ناچار شد تا پشتوانه نظری لازم را برای معرفی معتقدات جدید که مبتنی بر دین ساکنان و بومیان سرزمین هند بود فراهم آورد. مشایخ تصوف کشکولِ معتقدات، متون، اصطلاحات، سنت‌ها، مناسک و داستان‌های خود را به زیر بغل داشتند و عموم مسلمانان و غیر مسلمانان شبه‌قاره، این طایفه را به خوبی می‌شناختند و در ادبیات صوفیانه با ایشان شریک بودند و با طبقه صوفیه نشسته بودند. اما اداره هند با داشته‌های هندوانی که برهمنانشان هیچ چیز از علوم *ودهیی* را حتی با

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

طبقات سافل جامعه هندو به اشتراک نمی‌گذاشتند، کار دشواری بود. کاری که اکبر برای تحققش، نهضت ترجمه را به راه انداخت.

موفقیتی که اکبر در جمع‌آوری مجموعه‌ای از ترجمه‌های فارسی از متون سنسکریت به دست آورد، بسیار قابل توجه بود. هیچ یک از مترجمان «مکتب خانه» سنسکریت نمی دانستند. روش کار ترجمه اینطور بود که عالمان هندو، متون سنسکریت را برای دانشمندان فارسی زبان توضیح می دادند و این دانشمندان مباحث را به فارسی رسمی به نگارش در می‌آوردند. در این میان واژگان ادبیات صوفیانه، کمک شایانی به مترجمان می کرد تا مبانی متون سنسکریت را به زبانی قابل فهم ارائه کنند. به جز فیضی، ابوالفضل، نقیب‌خان و فتح‌الله شیرازی، هیچ‌یک از مترجمان به محتوای آنچه ترجمه می‌کردند، علاقه‌ای نداشتند.

ترجمه‌هایی که در دوره زمام‌داری اکبر انجام گرفت، زمینه مناسبی را برای محققان سده‌های هفده و هجده میلادی فراهم کرد تا ترجمه‌های مستقلی از آثار سنسکریت فراهم آورند. علاوه‌بر آثاری که به همت شاهزاده داراشکوه به فارسی ترجمه شد، عمده این ترجمه‌های مستقل در دوره جهانگیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب انجام گرفت. اطلاعاتی که در اول و یا آخر این کتاب‌ها باقی مانده، نشان می‌دهد که هم هندوان و هم مسلمانان به استنساخ و خرید و نگهداری این متون علاقه‌مند بودند. در میان هندوان آن طبقه‌ای که در امور اداری و درباری مشغول فعالیت بودند، مانند کایسته‌ها[1] بیشتر به جمع‌آوری و مطالعه این کتاب‌ها توجه داشتند، چرا که به ایشان کمک می‌کرد تا متون دینی خودشان را بدون واسطه برهمنان مطالعه و فهم کنند. در میان مسلمانان نیز ترجمه‌های فارسی آثار هندو در بین محققان و حتی علما، طرفداران خود را داشت (Rizvi, *Religious and Intellectual History of the Muslims in Akbar's Reign*, 218).

در حدود سال ۹۹۰، اکبر دستور ترجمه *مهابهارته* را که نخستین ترجمه مهم از سنسکریت به فارسی در زمان سلطنت او بود، صادر کرد. بدائونی به‌رغم تمام اختلاف

۱. Kayastha طبقه‌ای از هندوان که عموماً در قسمت‌های شمالی و مرکزی هند ساکن بودند و به صورت سنتی به پیشه دبیری و دیوان‌داری و تاریخ‌نویسی مشغول بوده و به «کاست کاتبان» معروف بودند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

نظرهایی که با اقدامات اکبر داشت، به سرپرستی ترجمه این کتاب گمارده شد. از گزارش بدائونی (۳۲۰/۲) پیداست که او به هیچ یک از معتقدات هندو که ناچار از ترجمه آن بوده، باور نداشته و آنها را «مزخرفات لاطایل» می‌خوانده است.

به‌رغم تمام مشکلاتی که در مسیر ترجمه *مهابهارته* پیش آمد، در مدت یک سال این ترجمه به پایان رسید و نام *رزم‌نامه* را بر آن نهادند. یک سال بعد یعنی در ۹۹۲ اکبر دستور ترجمه *راماینه* را صادر کرد و باز بدائونی را به سرپرستی این ترجمه منصوب کرد. «در این ایام [۹۹۲] فقیر را ترجمه کتاب *راماین* [*راماینه*] فرمودند که در تصنیف بر *مهابهارت* سبقت دارد... و آن افسانه‌ایست در ذکر رام‌چند... به زعم هندوان [رام] ده هزار سال حکومت جمیع هندوستان رانده، به مستقر اصلی خویش رسید [درگذشت]. زعم این طایفه آن است که عالم قدیم است و هیچ‌گاه از نوع بشر خالی نیست و از این واقعه صد هزار سال گذشته و به وجود این آدم ابوالبشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته، قائل نیستند» (بدائونی، ۳۳۷/۲).

گاهی اختلافات بدائونی و ابوالفضل در مسائل اعتقادی، به آثارشان راه یافته و یکدیگر را به سبب «کم دانشی» یا «خرافه پرستی» مورد ملامت قرار می‌دهند. بدائونی نماینده نگاه متشرعانه است که به تقسیر اسلامی از تاریخ «آدم ابوالبشر» اعتقاد دارد و آن را هفت هزار ساله می‌داند و معتقدان به عالم قدیم را باورمندان به «افسانه و خیال» می‌نامد. در مقابل ابوالفضل که نگاهش به هندوان نزدیک‌تر است، عالم را قدیم دانسته و غیر مستقیم، بدائونی را به جهت تعقل نکردن در این امر ملامت می‌کند: «عوام‌الناس مسلمانان که اوراق کتب آسمانی و دینی را نیک مطالعه نکرده‌اند و دیده عبرت‌بین را بر تواریخ مختلفه روزگار از خطائیان و هندیان و غیر ذلک نگشوده‌اند، بل سخنان بزرگان ملت خود را مثل امام جعفر صادق و ابن عربی و غیرهما نخوانده‌اند، ابتدای آدمیان را هفت هزار سال و چیزی می‌دانند و این حقایق علوم و دقایق فهوم که در میان طوایف عالم مشهور و مذکور است، از نتایج افکار مردم هفت‌هزار سال می‌شمرند» (قزوینی، ۱/نوزده).

ترجمه *راماینه* هم در سال ۹۹۹ پس از چهار سال به پایان می‌رسد و اکبر به بدائونی دستور می‌دهد تا مقدمه‌ای بر آن بنگارد و بدائونی (۳۳۶/۲) از این کار سر باز می‌زند

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

چرا که او را از نگاشتن نعت پیامبر ﷺ در ابتدای کتاب منع می‌کنند. طبق رسم رایج دربار اکبر، چون کتاب به هندوان تعلق داشت، نگاشتن «نعت» پیامبر اسلام ممنوع بود و در ترجمه‌هایی که به سرپرستی ابوالفضل انجام می‌شد، خود ابوالفضل به عنوان سرپرست مترجمان، مقدمه را بدون نعت پیامبر ﷺ به نگارش در می‌آورد. صرفنظر از محتوای کتاب، این یک سنت رایج و بی‌چون و چرا در میان دانشمندان مسلمان بود تا اثر خود را با ستایش پروردگار و نعت پیامبر ﷺ آغاز کنند. این امر بر بدائونی بسیار دشوار می‌آید تا جایی که پس از چهار سال تلاش برای فراهم آوردن ترجمه *رامایِنه* عطای نگارش مقدمه و شرح چند و چون دشواری‌های اثر و نمایش اعتبار علمی خود را به لقای عدم نگارش نعت پیامبر ﷺ می‌بخشد و از آن چشم‌پوشی می‌کند.

چندان قابل تحقیق و روشن نیست که بدائونی تا چه حد مخالفت‌های خود را با انجام این ترجمه‌ها ابراز می‌داشته، چرا که اکبر به طور مداوم ترجمه‌های جدید و مهمی را به او می‌سپرده است؛ یا اکبر از این نارضایتی اطلاع داشته و تصمیم گرفته تا بدائونی را متنبه کند، یا دانشمندان شایسته‌ای که بتوانند تصدی امور ترجمه را در دیوان او بر عهده گیرند کم‌شمار بودند و یا اینکه اکبر اساساً از نگاه بدائونی به امور اطلاع نداشته است. از آنجایی که اکبر چند بار به بدائونی مظنون شده و او را به عدم امانتداری در ترجمه‌ها متهم کرده، محتمل است که اکبر چاره‌ای جز گماشتن بدائونی بر این کار، به منظور پیشرفت در کار ترجمه‌ها نداشته و تنها چاره او افزایش نظارت دقیق بر روند ترجمه بوده‌است (بدائونی، ۳۹۹/۲–۴۰۰).

ادامه نهضت ترجمه در دربار جهانگیر و شاه‌جهان و شاهزاده داراشکوه و بررسی شخصیت‌های این نهضت همچون شیخ سعدالله پانی‌پتی،[۱] نظام‌الدین پانی‌پتی[۲] و گهیر داس،[۳] هر چند دارای ابعاد تاریخی قابل توجهی است، ولی سنخ این گونه اقدامات

۱. مترجم رام و سیتا(*Ram and Sita*).

۲. مترجم *لگهو یوگه واسیشتهه* ***Laghu yoga vāsiṣṭha*** گزیده‌ای از *یوگه واسیشتهه* که متنی فلسفی است و ترجمه آن با عنوان *جوگ باسشت* معروف است.

۳. مترجم مثنوی *رامایِنه*.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

علمی، از جنس امور دیوان‌خانه‌ای است و وارثان اکبر از دعوی تمدن‌سازی او عقب‌نشینی کرده و تنها به حفظ «مکتب خانه» اکبر با دستاوردهای کم‌نظیرش اکتفا کردند.

بی‌توجهی اکبر شاه به شریعت اسلامی در جریان نهضت ترجمه و حتی گذاشتن بنای دین جدید توسط او، مخالفت‌های بسیاری از متشرعان و علما را برانگیخت. اکبر علما را مجبور کرد تا فتوایی را امضا کنند که او را مصون از خطا و گناه اعلام می‌کرد و این امر پادشاه را در موضعی فراتر از دین قرار می‌داد (Titus, 10/160). علما خود را رها شده و بی‌پشتوانه در میان دریایی از هندوان یافتند. اولین و قدرتمندترین صدای اعتراض به این وضعیت از جانب شیخ احمد سرهندی برخاست که خود از صوفیان نقشبندی بود و بنا داشت تا امت را بر محور شریعت جمع کرده و از خطر بدعت محافظت کند. طبیعتاً از نظر او اولین گام برای محدود کردن خطر خزنده بدعت در زندگی مومنان، قطع روابط با هندوان بود (Ikram, 172).

نهضت ترجمه اکبر در کنار عواملی همچون سر رسیدن میسیونرهای مسیحی و دریانوردان انگلیسی، رونق یافتن آموزه‌های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و سفرهای مکرر علمای اسلامی و مشایخ طریقه‌های رسمی صوفیه هند به عربستان و آوردن تحفه «سلفیه» از آن دیار، با سرعت زیادی چهره شبه‌قاره را دگرگون کرد. در بستری که اکبر با اقدامات پر شتاب خود، و به زعم خودش در جهت «صلح کل» فراهم آورد، جامعه هند شکاف‌های کهنه هندو–اسلامی خود را به سرعت بروز داد و مسلمانان هند نیز با واکنش به «صلح» تحمیلی اکبر، اوضاع را هر چه بیشتر به سمت مرزبندی هویتی و خط‌کشی اعتقادی در درون و بیرون دایره اسلام سوق دادند. نهضت‌های بهکتی هم از این غافله عقب نمانده و جنبش‌های جدید که آیین هندو را به مثابه جزء جدایی ناپذیر از «سرزمین هند» بزرگ می‌داشتند، «ملت هند» را در برابر «امت اسلام» بر سر دست گرفتند. آشنایی با فضای پسا مغول و شکل‌گیری اسلام متشرع با محوریت «بازگشت به سلف صالح» و آیین هندویی با محوریت شعار «هندو پاد پادشاهی»[1] و قرار گرفتن رویکردهای عرفانی

۱. Hindu Pad Padshahi شعار امپراطوری مراتهه‌ها Maratha بود که مبتنی بر «پایه‌گذاری پادشاهی مستقل هندویی» است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

هندویی و اسلامی در میان این دو که صورت‌های جدیدی از بهکتی هندویی و تصوف اسلامی را پدید آورد، هر روز به اسلاف خود بی‌شباهت‌تر می‌شدند و مناسبات هر یک از این‌ها با یکدیگر موضوع پژوهشی جداگانه است.

نتیجه

بر طبق یافته‌های این تحقیق، در تمام ادوار تاریخ اسلام در شبه‌قاره هند و تا قبل از دوره جلال‌الدین اکبر بابری، بیشتر تلاش‌ها در ترجمه آثار هندویی معطوف به همت فردیِ دانشمندان و صوفیان مسلمان بوده‌است. این ترجمه‌ها اهداف متکثری از کنجکاوی و تمایل فردی دانشمندان و حاکمان برای آشنایی با معارف هندویی، علاقه صوفیان برای بهره بردن از این معارف سلوک معنوی تا مطالعه آثار هندویی برای آشنایی با رقیب و گسترش دامنه نفوذ تبلیغ دین اسلام را دنبال می‌کردند. اما در دوره جلال‌الدین اکبر بابری نهضت ترجمه در پی اهدافی بود که تا قبل از آن در بین مسلمانان شبه‌قاره سابقه نداشت. به نظر می‌رسد که اکبر نهضت ترجمه خود را با هدف آشنایی مسلمانان شبه‌قاره با دین هندو در گام اول، و سپس ایجاد زمینه‌ای برای حضور هندوان در مناصب عالی دنبال می‌کرد. هرچند نظریه «صلح کل» اکبر باعث می‌شد که او از ظرفیت‌های سایر ادیان و مذاهب نیز بهره گیرد، اما از آنجایی که هندویی دین غالب سرزمین هند بود، اکبر در ادامه فتوحات سرزمینی خود، فتح بخش‌های مرکزی و جنوبی شبه‌قاره را درگرو فتح دل‌های هندوان می‌دید؛ چرا که تا پیش از او هیچ یک از سلاطین مسلمان موفق نشده بودند به این بخش‌ها دست یابند و پادشاهی راجه‌های هندو همیشه این مناطق را زیر نگین قدرت خود داشتند. بنابراین نهضت ترجمه اکبر تلاشی برای نزدیکی جهان اسلامی و هندویی به یکدیگر بود. هرچند در نهایت تلاش‌های اکبر پس از او تداوم نیافت و بعضی از اقدامات او در این جهت، واکنش‌هایی را در بین علمای مسلمان برانگیخت و به اختلافات بین هندوان و مسلمانان بیش از پیش دامن زد و به تبع آن تفکرات سلفی‌گری و جریان‌های «تجدید نظر خواه دینی» اوج گرفت.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

منابع

- اسفندیار، کیخسرو، دبستان مذاهب، به کوشش رضازاده ملک، رحیم، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ش.
- بدائونی، عبدالقادر بن ملوکشاه، منتخب التواریخ، ج۱، به کوشش صاحب، احمدعلی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- _____، منتخب التواریخ، ج۲، تصحیح احمد علی، کلکته، منشی، ۱۸۶۵.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- شایگان، داریوش، آیین هندو و عرفان اسلامی، ترجمه جمشید ارجمند، فروزان، تهران، ۱۳۸۲ش.
- علّامی، ابوالفضل بن مبارک ناگوری، آئین اکبری، به کوشش بلخمن، هنری، کلکته، ایشیاتک سوسیتی اف بنگال، ۱۸۷۲.
- _____، آئین اکبری، به کوشش بلخمن، هنری، کلکته، ایشیاتک سوسیتی اف بنگال، ۱۸۷۷.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد بن محمد، نصیحه الملوک، به کوشش همائی، جلال، طهران، کتابخانه طهران، ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ش.
- قزوینی، میر غیاث‌الدین علی مشهور به نقیب خان، مهابهارت، به کوشش سید محمد رضا جلالی نائینی، و شوکلا، ن.س.، تهران، طهوری، ۱۳۵۸ش.
- مجتبائی، فتح‌الله، پیوندهای فرهنگی ایران و هند در دوره اسلامی، ترجمه ابوالفضل محمودی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۹ش.
- Allami, Abul-Fazl I Mubarak, *The AkbarNamah*, Vol. I, ed. by: Abd-ur-Rahim, Maulawi, Calcutta, Asiatic Society of Bengal, 1877.
- _____, *The AkbarNamah*, Vol. II, ed. by: Abd-ur-Rahim, Maulawi, Calcutta, Asiatic Society of Bengal, 1879.
- Ernst, Carl W., "Persecution and Circumspection in Shattāri Sufism", ed. by: de Jong, I. J. F., and Bernd Radtke, *Islamic mysticism contested: thirteen centuries of controversies and polemics*, Vol. 29, Leiden, Brill, 1999.
- Fazlur Rahman, Malik, *Islam, History of Religion Series*, Ed. by: James, E.O., Holt, New York, Rinehart and Winston, 1966.
- Ikram, Sheikh Mohamad, *Muslim civilization in India*, New York, Columbia University Press, 1964.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]

- Pierre Du Jarric, S.J., *Akbar and the Jesuits: An Account of the Jesuit Missions to the Court of Akbar*, Ed. by: Ross Denison and Power Eileen, Transl. by: Payne, C.H., London, Harper & Brothers, 1926.
- Rashid, Abdur, *Society and Culture in Medieval India 1206-1556 A.D.*, Calcutta, Mukhopadhyay, 1969.
- Rizvi, Saiyid Athar Abbas, *A History of Sufism in India, Early Sufism and its History in India to 1600 AD.* New Delhi, Munshiram Manoharlal. 1978.
- _____, *Religious and Intellectual History of the Muslims in Akbar's Reign, With Special Refrence to Abi'l Fazl (1556-1605)*, New Delhi, Munshiram Manoharlal, 1975.
- -_____, *The Wonder That Was India, A survey of the History and Culture of the Indian Sub-Continent from the Coming of the Muslims to the British Conquest 1200-1700*, London, Sidgwick & Jackson, 1987.
- Rubenstein, Jay, *Armies of Heaven, the First Crusade and the Quest for Apocalypse*, New York, Basic Books, 2011.
- Titus, Murray Thurston, *Indian Islam: A religious history of Islam in India*, London, Oxford University Press, 1930.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.111]